



بسم الله الرحمن الرحيم

## اشاره

بحث در حرمت سب مؤمن بود؛ دلیل عقلی و آیات را بحث کردیم و سومین دلیل روایات و قواعد عامه فقهی است.

می‌توانیم به بعضی از قواعد عامه و روایات عمومی که در خصوص سب وارد شده تمسک کنیم که دلیل بر حرمت توهین مؤمن و تحقیر او و عناوینی از این قبیل است و شامل بحث ما هم می‌شود.

## ادله روایی

این روایات در وسائل الشیعه ابواب احکام عشرت جلد هشتم باب صد و چهل و شش صد و چهل و هفت و صد و چهل و هشت است که قاعده عامه‌ای را در روابط میان مسلمانان بیان می‌کند در غیر این ابواب روایاتی وجود دارد. عنوان باب صد و چهل و شش تحریم اهانت المؤمن و خذلانه است، باب صد و چهل و هفت تحریم اذلال المؤمن و احتقاره باب صد و چهل و هشت الاستخفاف بالمؤمن است که چند عنوان توهین و خوارشمردن و تحقیر و کوچک شمردن است که به هم نزدیک است البته عنوان اعم اهانت است که در باب صد و چهل و شش آمده است. روایات متعددی دلالت بر حرمت اهانت می‌کند که شاید به خاطر تعدد نیازی به بحث سندی نباشد اما درعین حال بعضی از روایات را از لحاظ سندی هم توجه می‌کنیم.

پس روایاتی که اهانت مؤمن را حرام شمرده است از ادله بحث ما می‌شود البته اهانت اعم از سب است ولی مواردی از سب مصداق اهانت هست در واقع ما به قاعده عامه‌ای تمسک می‌کنیم که موارد سب را هم شامل می‌شود و توهین غیر از سب مصداق‌های دیگر هم دارد. روایات اهانت و توهین دلیل بر حرمت سب مؤمن می‌شود.



## روایت اول: روایت ابان بن تغلب

در باب صد و چهل و شش روایت اول این است مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْقَمَّاطِ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: «لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى قَالَ يَا رَبِّ مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ - قَالَ يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ»<sup>۱</sup>.

می‌گوید وقتی حضرت به معراج برده شد عرض کرد که مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ ارزش مؤمن نزد شما چه اندازه است خداوند خطاب به پیامبر فرمود: «مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ وَ أَنَا أُسْرِعُ شَيْءٍ إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي» کسی که ولی از اولیای من و مؤمنی را اهانت بکند - ولی به معنای عام است - فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ به جنگ من برخاسته است و من برای یاری اولیاء خودم شتاب خواهم کرد؛ یعنی به دفاع از او برمی‌خیزم و در مجازات کسی که به جنگ ولی من و مؤمنی آمده است شتاب می‌کنم. در لیلۃ المعراج مسائل زیادی به آن شب نسبت داده می‌شود از جمله این قصه است. به لحاظ زمانی در همان فرصت کوتاه اتفاقات فوق‌العاده عظیمی رخ داد برای اینکه آن اتفاقات در ماورای زمان به معنای عادی و دنیایی رخ داد.

## بررسی سندی و دلالتی روایت

این روایت اول باب صد و چهل و شش بود که دو جهت دارد؛ یکی جهت سندی و یکی دلالتی است همه رجال سند معتبر هستند جز أَبِي سَعِيدِ الْقَمَّاطِ که محل بحث است محمد بن یعقوب عن عدة من اصحابنا که در کافی می‌آید معتبر است عن احمد بن محمد بن خالد برقی اسماعیل بن مهران و ابان بن تغلب که از اصحاب مشهوری بود که از امام باقر و امام صادق نقل می‌کند. شخصی که در سلسله سند قرار گرفته و می‌تواند محل بحث باشد ابی سعید القمطاط هست در معجم و تنقیح آمده که ابی سعید قمطاط مشترک بین دو نفر است یکی خالد بن سعید القمطاط است یکی صالح بن سعید القمطاط است؛ اگر خالد باشد خالد بن سعید موثق است و اگر صالح بن سعید باشد صالح توثیق نشده ظاهراً برادر بودند بین این دو یکی موثق است و یکی غیر موثق است به احتمال قوی برادر هستند و در یک زمان و طبقه قرار گرفته‌اند. از این جهت وقتی مشترک بین ثقه و غیر ثقه شد نمی‌شود اعتماد کرد مرحوم آقای خوئی در معجم شواهدی آورده‌اند برای اینکه ابی سعید قمطاط منصرف به خالد بن سعید است خیلی نمی‌توانیم مطمئن به آن

<sup>۱</sup> - وسائل الشیعة، ج ۲، ص: ۴۲۸.



شواهد باشیم بحث آن طولانی است و لذا این مشترک است. بر مبنای آقای خوئی انصراف به خالد بن سعید تقه دارد و روایت معتبر می‌شود؛ اما اگر کسی انصراف به خالد بن سعید را نپذیرد مشترک می‌شود و روایت خالی از اشکال نیست. این از لحاظ سند است؛

### نکته اول: دلالت «مَنْ أَهَانَ...»

به لحاظ دلالتی مَنْ أَهَانَ لِي وَوَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ دلالت آن بر حرمت بسیار واضح است ولو اینکه نهی‌ای ندارد ولی از نهی بهتر است مَنْ أَهَانَ لِي وَوَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ مثل ربا است می‌گوید در مقام محاربه با من برخاسته و مطمئناً دلالت بر حرمت می‌کند. وَ أَنَا أَسْرَعُ شَيْءٍ إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي که آن هم مؤکد است و دلالت بر حرمت آن واضح است.

### نکته دوم: احتمالات در باب «وَوَلِيًّا»

نکته دیگر اینکه سه احتمال در باب ولیاً هست:

۱- یک احتمال این است که ولی مؤمن‌های خاص باشند، مؤمن‌هایی که درجات عالی‌های را احراز کرده‌اند نه مطلق مؤمن؛

۲- مقصود مؤمن به معنای عام قضیه باشد؛

۳- مقصود مسلم باشد که شامل غیر امامی و غیر عادل بشود و همه طوایف مسلمین را بگیرد.

### بررسی احتمالات

احتمال اول که مقصود از ولی مؤمن خاصی باشد بعید است مؤمن به معنای عام مورد سؤال قرار گرفته است؛ ولی از باب این است که هر مؤمنی ولی خدا است. پس به قرینه سؤالی که از مطلق مؤمن بود و در ظاهر جواب منطبق بر سؤال است یعنی همه سؤال را جواب می‌دهد، اینکه بگوییم سؤال از مطلق مؤمن است جواب مربوط به طبقه خاصی از مؤمنان است و این خلاف ظاهر است؛ اگر قرینه‌ای باشد می‌شود ولی به ظاهر سؤالی که شما از کسی می‌کنید او تمام آنچه را که سؤال کردید جواب می‌دهد چون در مقام پاسخ به تمام چیزی است که مورد سؤال قرار گرفته و ظاهر مؤمن هم مؤمن به معنای عام قصه است از این جهت ولی به معنای ولی خاص نیست از باب الله



ولی الذین آمنوا که خدا ولی مؤمنین است و مؤمنین ولی خدا هستند و مطلق مؤمن مقصود است. پس احتمال اول که مقصود ولی از طبقه ممتازی از مؤمنان باشد، قابل قبول نیست به دلیل اینکه سؤال از مطلق مؤمن است و در ظاهر جواب هم متوجه مطلق مؤمنین است و ولایت بین خدا و مؤمنین هم اصل قرآنی است و در روایت هم آمده که همه مؤمنین به نوعی با خدا ولایت دارند. بنابراین احتمال اول کنار می‌رود که مقصود طبقه خاصی از مؤمنان باشد و مردد بین مؤمن و مسلم می‌شود این احتمال را ما در بحث تکمیلی توجه خواهیم کرد. احتمال اول دفع می‌شود ولی بین احتمال دو و سه نکته‌ای است که چون مشترک بین روایات است و بحث‌های دیگری دارد ان شاء الله در بحث‌های پایانی روایات بحث خواهیم کرد.

### نکته سوم: دلالت «وَ أَنَا أَسْرَعُ شَيْءٍ...»

«وَ أَنَا أَسْرَعُ شَيْءٍ إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي» یعنی مجازات می‌کنم احتمالاً مقصود این باشد که در روایات آمده که بعضی از گناهان و معاصی هست که در این دنیا خدا او را مؤاخذه می‌کند و زود مجازات می‌کند در بحث همز و لمز و طعن و اهانت و توهین روایات دیگری دارد که خدا در همین دنیا مجازات می‌کند. روایاتی می‌گویند از دنیا نمی‌رود مگر اینکه خودش هم مبتلای به آن می‌شود؛ کسی که به خاطر یک عیب به دیگری طعنه می‌زند در همین دنیا مجازات می‌شود و مبتلای به آن می‌شود «وَ أَنَا أَسْرَعُ شَيْءٍ إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي» اشاره به این است که شتاب می‌گیریم یعنی در همین دنیا مجازات می‌کنم. روایت بعدی در مورد طعن و عیب‌جویی آمده است آنجا مطلق مؤمن یا مسلم است می‌گویند کسی مسلمانی را عیب‌جویی بکند در همین دنیا مبتلا به چیزی می‌شود که از او عیب‌جویی می‌کرد. بنابراین این روایت دلالت بر حرمت اهانت دارد و نکته نهایی این است که دلالت آن بر بحث ما دلالت تامه‌ای نیست برای اینکه گفتیم که سب یعنی اهانت به اسناد نقصی به غیر، مفهوم اهانت در سب وجود داشت این هم اهانت است و جنسی است که یک نوع آن سب است البته مصادیق دیگری غیر از سب دارد ولی سب مصداق اهانت و توهین است. نکات دیگری هست که لزومی ندارد از جمله اهانتی که می‌گوییم اهانت نوعیه عرفیه است، اهانتی است که در نگاه عرفی سخن و کلامی توهین به دیگری به شمار بیاید، امور شخصی نیست بیشتر امر عرفی و نوعی است و اعم از فعل و قول است ولی قول را هم مثل سب می‌گیرد یعنی قولی و فعلی داریم؛ اهانت قولی هم انواعی دارد که یک نوع آن سب است.



## روایت دوم: روایت معلی بن خنیس

روایت بعدی روایت دوم باب صد و چهل و شش ابواب احکام عشرت از کتاب حج جلد هشت و عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرْصَدَ لِمُحَارَبَتِي وَ أَنَا أَسْرَعُ شَيْءٍ إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي»<sup>۲</sup>.

این روایت تقریباً مضمون روایت قبلی را دارد و دلالت بر حرمت اهانت مؤمن می‌کند که یکی از مصادیق آن سب است. در حقیقت با خواندن این روایات یک بحث دیگری که در مکاسب نیامده که مطلق اهانت باشد، بحث می‌کنیم مثل اینکه در آیه قول زور قاعده عمومی فقهی شد که به آن معنایی که گفتیم قول زور حرام است و یک قاعده کلی است که یک مصداق آن سب است. اینجا هم قاعده کلی از روایات استخراج می‌شود که یک گوشه اهانت قولی است و در اهانت قولی هم یک قسم آن سب است و الا هم اهانت قولی غیر سب داریم و هم اهانت‌های غیر قولی داریم این را قاعده عامه اثبات می‌کند که در اوایل بحث گفتیم و خوب بود مجموعه ده بیست عنوانی که در روابط میان انسان‌ها و مسلمان‌ها ذکر کردیم در یک نظام جامعی مورد بحث قرار می‌گرفت و موازین فقهی و اخلاقی اسلام روابط میان انسان‌ها خیلی جامع‌تر می‌شد البته ما ضمن بحث نگاه جامع را طرح کردیم. می‌خواهم بگویم قول زور قاعده عامه بود، توهین هم قاعده عامه‌ای است که با عقل سازگار است. در مفهوم گفتیم مادامی صدق سب می‌کند که توهین به شمار بیاید اگر توهین به شمار نمی‌آید مثلاً ابوجهل که برای افرادی سب است بعد اسم شده و بدی خود را از دست داده و اگر اسم کسی بگذارند یا بر او اطلاق بکند سب به حساب نمی‌آید و تابع تلقی عمومی از این کلمه است که چه تلقی بشود.

## بررسی سندی و دلالتی روایت

این روایت دوم است این روایت هم مثل هر روایت دیگری یک بحث سندی دارد یک بحث دلالتی. در بحث سندی همه رجال آن معتبر هستند جز معلی بن خنیس که داستان مفصلی دارد من آنچه راجع به معلی بن خنیس در کتب رجالی آمده روایت می‌کنم؛ معلی بن خنیس همانی است که شاید چهارصد تایی روایت داشته باشد و روایات نوروز از معلی بن خنیس است روایاتی که در مورد نوروز آمده و تعریفی کرده یا غسلی برای آن

<sup>۲</sup> - وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص: ۲۶۶.

بیان کرده مربوط به معلی بن خنیس است که آخرش دارد «نَبْرُؤُنَا كُلُّ يَوْمٍ»<sup>۲</sup> امام می‌فرماید هر روز را برای ما نوروز قرار بدهد. به نوعی بین اقوال متقدمین از اصحاب رجال و قدح و ذم در توثیق معلی بن خنیس معارضه وجود دارد متقدمین که می‌گوییم از این جهت است که توثیق‌ها و مدح و ذم‌ها و تضعیف‌هایی که در دوره‌های متأخر مثل مرحوم علامه یا دوره خود ما و سید طاووس است توثیق و تضعیف‌های اجتهادی است و خیلی اعتبار ندارد مثل اینکه شما هم راجع به یک راوی بررسی می‌کنید به یک نظریه‌ای می‌رسید این توثیق و تضعیف اجتهادی است که فایده‌ای ندارد. توثیق و تضعیف افراد یک امر حسی است که خبر حسی در آنجا معتبر است اینکه کسی در اثر مؤانست با شخصی بگوید این آقا مقید به آداب شرعی است یا ثقه است یا ضعیف است این خبری که ناشی از حس یا حدس قریب به حس باشد ارزش دارد وقتی اقوال دیگران در توثیق و تضعیف اشخاص و روات اعتبار دارد که مستند به حس یا حدس قریب به حس باشد یعنی خبر حسی باشد در اثر ارتباطی که با او دارد می‌گوید این نماز می‌خواند یا نمی‌خواند، مقید به آداب شرعی و رعایت واجبات و محرمات هست یا نیست در سخن آدم صادقی است یا کاذبی است؟ در اثر مؤانست و شناختی که دارد خبر می‌دهد این خبر اگر حسی باشد معتبر است اما اگر کسی از روی اجتهاد راجع به خوبی و بدی کسی بدهد اجتهاد هر کسی برای خودش ارزش دارد مگر در جایی که تقلید باشد در توثیق و تضعیف هم گاهی توثیق و تضعیف‌های اجتهادی است گاهی حسی و خبری است؛ توثیق و تضعیف‌های اجتهادی که از این طاووس و علامه است که کتب رجالی متأخر است تنقیح المقال مامقانی، معجم الرجال آقای خوئی اگر چیزی را خودش تحلیل می‌کند یا به نظریه می‌رسد برای خود ایشان مفید است و خبر نیست که بتوانیم به عنوان خبر توصیفی یا تضعیفی به آن اعتماد بکنیم. بنابراین اخبار در رجال باید به اخبار حسی اعتماد بکنیم؛ اخبار حسی امروز در سه چهار کتاب رجالی که متصل به عصر اصحاب ائمه و ائمه هست و با حس خودشان مستقیم نقل می‌کنند یا با یکی دو طبقه مثل روایاتی که حسی است و ثقه یا ثقه نبودن را به صورت خبر گزارش می‌دهد اعتبار دارد؛ اما دوره‌های بعدی این‌ها چیز خاصی نمی‌دانستند مستند به قبلی‌ها است یا شواهد و حدیثات و اجتهادشان هست و لذا آنچه الان جافتادگی دارد خبرهای توثیقی و تضعیفی که در فهرست شیخ یا در رجال شیخ یا رجال نجاشی یا کشی باشد این چهار کتاب اصل و معتبر است و مال زمانی است که می‌شود حمل بر خبر حسی بکنیم یعنی رجال نجاشی که بسیار کتاب متقنی است، فهرست شیخ طوسی و رجال شیخ و رجال کشی

<sup>۲</sup> - من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص: ۳۰۰.



که رجال کشی را شیخ نقل کرده آن هم به شیخ می‌رسد این چهار کتاب رجالی است که از حیث اینکه گزارش حسی و خبری نقل می‌کند اعتبار دارد که این ثقه است یا ثقه نیست بقیه کتاب‌ها که در اعصار متأخر نوشته شده بیشتر جنبه اجتهادی دارد البته توثیق و تضعیف‌های خاصی داریم که پراکنده در روایات یا اقوال علما و اصحاب آمده و علاوه بر این هم توثیق‌های عام داریم که آن هم قواعد عمومی رجال است که یکی دو تا را قبول داریم. بنابراین توثیق این چهار کتاب چون می‌شود بگوییم حسی است اعتبار دارد؛ بیاضاغه توثیق‌های خاصی که پراکنده در روایات است و بیاضاغه بعضی قواعد عامه توثیقی اما توثیق‌های در کتب متأخرین اعتبار ندارد. - این را در حاشیه و جمله معترضه خواستم عرض بکنم - در باب معلى بن خنیس تعارض مدح و ذم وجود دارد فکر می‌کنم تضعیف‌های متعددی در کلام نجاشی و بعضی کتب شیخ باشد و در نکته مقابل توفیق‌ها و تعریف‌های مهمی هم در بعضی از روایاتی که معتبر هست از معلى بن خنیس شده که نشان می‌دهد که شخصیت ممتازی بوده است در تعارض بین توثیق و تضعیف دو نظریه است یک نظر نرخ شاه‌عباسی تعارض است توثیق و تضعیف وقتی در اصول مشترک معتبری باشد این‌ها باهم تعارض می‌کند و نمی‌توانیم بگوییم ثقه است.

نظر دیگری که آقای خوئی به سمت این تمایل پیدا کرده‌اند که می‌گویند تضعیف‌هایی که راجع به ایشان آمده بیشتر به غلو ایشان را تضعیف کرده‌اند و غلوی که به افراد نسبت داده می‌شد گاهی در نسبت غلو، غلو بود مثلاً کسی که با نگاه غیبی و ملکوتی به مقام امام نگاه می‌کرد و چیزهای غیرمعارفی را به امام نسبت می‌داد متهم به غلو می‌شدند درحالی‌که آن‌ها چیزهای غیر مأنوسی نیست دلیل دارد و قابل قبول هست؛ از این جهت گفته شده درست است به ظاهر گروهی ایشان را تضعیف و گروهی توثیق کرده‌اند ولی وقتی ریشه‌یابی می‌کنید می‌بینید تضعیف آن‌ها مستند به نگاه مخصوص او به قضیه امامت و ولایت است و آن‌ها در نگاه اجتهادی خود آن بحث را قبول نداشتند گفتند این قالی است؛ یعنی احراز می‌کنیم که تضعیف آن‌ها مستند به دلیلی است که آن دلیل پیش ما قبول نیست. این قصه را در خیلی روات داریم بحث غلو از مباحث پیچیده تاریخی است در مورد غلو اواخر پایان‌نامه‌های متعدد نوشته شده از قدیم هم در کتب رجال مطرح بود برای اینکه خود غلو محل بحث است بعضی از چیزهایی که بعضی از قدما یا بزرگان غلو به شمار می‌آوردند خیلی‌ها غلو به شمار نمی‌آورند؛ مثلاً امام معصوم و ائمه محدث بودند و ملائکه با آن‌ها سخن می‌گفتند ممکن است کسی در ذهن خود بگوید این غلو است ولی ادله معتبر داریم که محدث هستند یا چیزهایی از این قبیل.



## نظر آقای خوئی در مورد معلی بن خنیس

بنابراین مرحوم آقای خوئی چنین استدلالی در باب معلی بن خنیس دارند که ولو اینکه در ابتدا شما بگویید آقای معلی بن خنیس را بعضی توثیق کردند و بعضی مذمت کرده‌اند و همیشه وقتی باهم بیاید تعارض می‌کند و تساقط می‌کند و دلیل بر تقه بودن این شخص نداریم چون دلیل بر تقه بودن معارض داشت؛ این درست است و خیلی‌ها این نظر را پذیرفته‌اند که تعارض و تساقط است و اعتبار ندارد اما ایشان گفته‌اند اگر ما یک مقدار دقت بکنیم می‌بینیم تضعیف این آقا از سوی نجاشی به خاطر اتهام به غلوش است و اتهام به غلو هم خیلی وقت‌ها به خاطر نظریات خاصی بوده که راجع به ائمه وجود داشت و آن‌ها از نگاه ما درست است و لذا به‌طور کلی هر جایی که راوی متهم به غلو می‌شود آنجا باید با دقت مسئله را بررسی کرد. چیزی که می‌شود از آن دفاع کرد غلوی است که کسی مقام خدائی و ربوبیت را به ائمه نسبت بدهد یا قائل به تفویض امور به ائمه بشود؛ چند موضوع است که از مقامات خاصه‌ای که مربوط به حضرت حق یا مقام ربوبی است یا مقامات خاصه‌ای که برای پیامبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه هست نسبت بدهید یا تفویض را کسی قائل بشود که اسناد ربوبیت و این‌هاست این‌ها غلو است از این‌ها بگذرید قولوا فینا ما شئت هر چه بگوییم غلو نیست و مقابل مقام الوهیت یا نبوت که نباشد مقام الوهیت و نبوت را که به اینجا نسبت ندهیم بقیه همه قابل قبول است برای اینکه هرچقدر این‌ها را بالا ببریم همه در ظل تجلیات حضرت حق است چیز جدایی نیست که بخواهد به شرک و امثال این‌ها منجر بشود جزء تجلی حضرت حق است هرچقدر بالا برده بشود وقتی دلیل داشته باشد مانعی ندارد و غلو به شمار نمی‌آید «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ»<sup>۴</sup> در دعای ماه رجب دارد فرقی بین تو و این‌ها نیست این اگر کلی باشد کفر است ولی با استثنا می‌گوید إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ هرچقدر به این‌ها نسبت بدهید و عبودیت این‌ها و انتساب به خدا و توحید به معنای درست را بپذیرید مانعی ندارد؛ البته دلیل می‌خواهد ولی اشکالی ندارد. و لذا ایشان معتقد به این هستند که معلی بن خنیس از این حیث قابل قبول است در این صورت روایات نوروز و این‌ها درست می‌شود. بحث نوروز همه به معلی بن خنیس وصل است. این فرمایش درستی است ولی باید اطمینان پیدا کرد به اینکه غلوی که نجاشی به این آقا نسبت می‌دهد به خاطر این نظر هست و این نظر هم غلو نیست برای احراز این شواهد تامی نیست چون بالاخره او را

<sup>۴</sup> - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۵، ص: ۳۹۳.





مستند به غلو کرده ما غلوهای باطل و ناحق هم داشتیم که واقعاً غلو بوده و آن شواهد، شواهد تامی بر اینکه این غلوی که ما آن را باطل می‌شماریم نیست و لذا علی‌رغم اینکه بحث آقای خوئی بحث جالبی است و درست هم هست مبنای آنکه اسناد غلو را با دقت بررسی بکنیم ولی به هر حال نسبت غلوی داده شده که نمی‌توانیم دقیق بگوییم به خاطر این مطلب یا این مطلب است و ما این را غلو نمی‌دانیم. استناد این به یک چیز معین و دقیقی که بگوییم به خاطر این گفته غالی است و ما هم آن قول را غلو نمی‌دانیم و این دقیق نیست و لذا مشکل است که از شهادت به ذم عبور بکنیم.

سؤال:؟

جواب: آن عنوان دیگری است «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ»<sup>۵</sup> یا می‌گوید بعضی از حقائق را به همه نگویید چون عقائدشان را متزلزل می‌کند. آن عنوان ثانوی است که حقی است ولی ظرفیت آن را ندارد چه کسی می‌تواند مسئله وحدت شخصی را درک بکند که عرفا می‌گویند و لذا بزرگان هم گاهی عرفا را متهم به این می‌کنند که شرک می‌گوید. احتمالاً خیلی موارد به خاطر اینکه درک وحدت شخصی که یک عارف می‌گوید کار مشکلی است. می‌خواهیم ببینیم نظری که داده است فی الواقع غلو است یا نیست؟ می‌گوییم خیلی جاها آن‌ها غلو می‌دانستند ولی ما غلو نمی‌دانیم. ولی گاهی فرد رعایت نمی‌کند حرفی که نباید همه‌جا بزند و حقی که همه‌جا ظرفیتش نیست می‌گوید که اشکالی دارد حتی ممکن است معصیت هم باشد ولی ما در مخبر و خیر عادل نمی‌خواهیم فقط باید از نظر خبری ثقه باشد همان کافی است. گاهی مسائل حقی است که نباید گفت چون ظرفیت آن نیست و بازتاب‌های منفی دارد؛ ولی بحث این است که او سخن باطلی را به ائمه نسبت می‌داد ایشان می‌فرماید این احراز نشده است. به هر حال مرحوم نجاشی و این‌ها این نسبت غلو را داده‌اند آن طرف را باید ثابت کرد که غلو او به خاطر این است که می‌گوید امام محدث است، باید این ثابت بشود که مستند به این است و ما این را غلو نمی‌دانیم؛ در این حد آقای خوئی شواهدی اقامه نکرده‌اند و لذا به نظر می‌آید اینجا نوعی تعارض است و نمی‌شود مطمئن به قصه معلی بن خنیس بود. از نظر دلالتی هم «مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا» هست که همان نکاتی که در دلیل قبلی گفتیم هست و دلالت آن بر حرمت دلالت تام نیست و چون نکته جدیدی ندارد نظیر بحث روایت قبل است.

<sup>۵</sup> - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۷۱.



## روایت سوم: روایت حماد بن بشیر

روایت سوم عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ وَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ وَ عَلِيٍّ بْنِ عُقْبَةَ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرْصَدَ لِمُحَارَبَتِي»<sup>۶</sup>.

## بررسی سندی و دلالتی روایت

این روایت هم همان مضمون دو روایت قبل را دارد که امام از پیامبر نقل می‌کند و پیامبر هم از خدا نقل می‌کند که مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرْصَدَ لِمُحَارَبَتِي و لذا بحث دلالتی اش همان بحث‌های قبلی است. از نظر سند مواجهه با مشکلی است و آن حماد بن بشیر است که از امام صادق نقل می‌کند حماد بن بشیر توثیق ندارد پس سند این روایت هم معتبر نیست.

در روایات مؤمن از جایگاه خیلی بالایی برخوردار است، همین‌که کسی صدق مؤمن کرد آن همه فضیلت به او ذکر می‌کند در آن روایات حتی لفظ مسلم وارد شده؛ مطلق مسلم نه مؤمن به این معنایی که اخص از مسلم است. گفتیم الله ولی الذین آمنوا لازم نیست حمل بر خاص بکنیم مطلق مؤمن ولی خداست ولایت مطلقه است و بخصوص روایت اول قرینه بود «مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ» که مطلق بود قرینه بر این می‌شود مؤید این دهها روایت دیگر است که آنجا بحث ولایت به معنای خاص نیست مسلم است بعضی‌ها به مسلم می‌رسد این هم روایت سوم است.

## ادامه روایات باب

چهار پنج روایت بعدی این باب تقریباً همین مضمون را دارد منتهی «اسْتَخَفَّ بِفَقِيرٍ مُسْلِمٍ»<sup>۷</sup> دارد آن‌ها می‌گویند کسی که مسلمان نادر و فقیری را کوچک بشمارد خدا عقاب‌هایی متوجه او می‌کند.

<sup>۶</sup> - وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص: ۲۶۶.

<sup>۷</sup> - همان.



فرق چهار پنج روایت با این روایات این است که اینها مطلق بود و آنها مسلمان فقیری را مورد اهانت قرار می‌دهد چون در نظام ارتباطی اسلام خیلی تأکید شده که برای فقیر و غنی در اکرام و رعایت حقوق اجتماعی که با مسلمانها باید داشت نباید تفاوت قائل شد، آن اخص از اینها است اینها تحقیر مؤمن و اهانت مطلق را می‌گویند آنها اهانت به مسلمان فقیر را مذموم می‌شمارد آن مذمت ویژه‌ای است که متوجه انسان فقیر است چون که اگر کسی را به خاطر فقرش تحقیر بکند این از مطلق تحقیر عقاب بیشتری دارد در حقیقت ما یک قاعده داریم که توهین به مسلمان و کوچک شمردن او حرام است؛ یک قاعده داریم که توهین و کوچک شمردن فقیر به خاطر فقر حرام مضاعف است این خیلی عجیب است؛ یعنی تحقیر فقیر نزد خدا بیشتر از تحقیر غنی عقاب دارد مطلق و مقید است منتهی مطلق و مقید مثبتین است که حمل بر هم نمی‌شود و دو قاعده می‌شود.

### قاعده عمومی

یک قاعده عمومی است که اهانت به مؤمن و تحقیر مسلم و مؤمن حرام است یک قاعده خاصه‌ای است که در مؤمن و مسلم فقیر دلیل مضاعفی دارد می‌گویند عقاب بیشتری دارد این هم چون بحث ریزتر می‌شود من روایات را از نظر سندی و اینها بحث نمی‌کنم مثلاً روایت هشتم در اینجا معتبر است که «لَا تُحَقِّرُوا مُؤْمِنًا فَقِيرًا فَإِنَّ مَنْ حَقَّرَ مُؤْمِنًا أَوْ اسْتَخَفَّ بِهِ حَقَّرَهُ اللَّهُ وَ لَمْ يَزَلْ مَا قَاتَا لَهُ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ مَحَقَّرَتِهِ أَوْ يَتُوبَ وَ قَالَ مَنْ اسْتَدَلَّ مُؤْمِنًا أَوْ احْتَقَرَهُ لِقَلَّةِ ذَاتِ يَدِهِ شَهَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»<sup>۱</sup> این روایت را باید به عنوان روایت چهارم بخوانیم و روایت معتبری است این روایت معتبر دو قاعده گفته هم قاعده عمومی را گفته که «مَنْ حَقَّرَ مُؤْمِنًا أَوْ اسْتَخَفَّ بِهِ حَقَّرَهُ اللَّهُ» کسی او را خوار بکند و اهانت بکند «وَ لَمْ يَزَلْ مَا قَاتَا لَهُ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ مَحَقَّرَتِهِ» همینطور خدا بر او خشمگین است تا برگردد. این همان چیزی است که با بحث ما مرتبط است که حرمت توهین است. مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحِمَيْرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْمُثَنَّى عَنِ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ؛

<sup>۱</sup> - وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص: ۲۶۷.



## بررسی سندی و دلالتی روایت

این روایت معتبر است و دلالت بر بحث ما می‌کند. ذیل آن قاعده دوم را می‌گوید که نسبت به فقیر مؤمن باشد «مَنْ اسْتَدَلَّ مُؤْمِنًا أَوْ اخْتَقَرَهُ لِقَلَّةِ ذَاتِ يَدِهِ شَهْرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُءُوسِ الْخَلَائِقِ.» بعد از این که قاعده کلی را فرمودند می‌فرماید اگر کسی دیگری را به خاطر نادانی و فقر توهین و تحقیر بکند «شَهْرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» خدا او را در انتظار خلاق در روز قیامت رسوا می‌کند این هم دلیل خوبی است که هر دو قاعده را می‌رساند.

به لحاظ دلالت این‌ها اعم از قولی و فعلی است قولی‌اش هم اعم از سب و غیر سب است مثل نکات قبلی است منتهی اینجا مؤمن دارد. در فقیر بعضی از روایات دارد که آخاه المسلم یا استخف بفقیر دارد که آنها مسلم دارد در بحث مسلم و مؤمن در آخر بحث مفصلی خواهیم داشت. این چهار روایت را در این باب خواندیم که قاعده عمومی را ذکر می‌کند که حداقل روایت هشتم درست است.

روایات دیگر و بخش آخر این روایت قاعده خاصی در مورد فقیر ذکر کرده است مثلاً روایت دهم راجع به فقیر است روایت یازدهم مطلق است که سند آن معتبر نیست و روایت یازدهم مطلق است و سند آن اشکال دارد ولی دلالت بر قاعده کلی می‌کند. پس پنج روایت این باب قاعده کلی را می‌گوید یک و دو و سه و هشت و یازده که هشتم معتبر است یک قاعده خاصی هم راجع به فقیر مسلم داریم که در باب روایت هشت هست با اضافه چند روایتی که نخواندیم.

چند سؤال است فقط اجمالاً گفتم که خیلی جالب است که در نگاه اسلام می‌گوید حرمت اهانت مطلق به مسلم و مؤمن محفوظ است و حرمت خاصه‌ای در اهانت به فقیر دارد؛ منتهی اهانت فقیراً دو جور است یک وقتی اهانتی که می‌کند یا تحقیر می‌کند تحقیر از حیث فقر است یک وقتی آدم فقیری را تحقیر می‌کند نه به خاطر فقر چون فقیر است و دستش جایی بند نیست چون زورش به او می‌رسد و به او اهانت می‌کند و از جهت چشم و ابرو هم به او اهانت می‌کند یعنی اهانت به اعضای بدن یا اخلاق او است این هم یک سؤالی است چند سؤال راجع به این هست این روایات دو جور است بعضی دارد که من أجل فقره یا «لِقَلَّةِ ذَاتِ يَدِهِ» ولی بعضی هم مطلق است و بعید نیست که مطلق را قائل بشویم و لذا به نظر می‌آید اهانت به فقیر چه از حیث فقر و چه از جهات دیگر عذاب مضاعف دارد ولی در چند روایت دارد که «لِقَلَّةِ ذَاتِ يَدِهِ» عنایت ویژه‌ای نسبت به آن است این روایات باب صد و چهل و هشت بود که پنج روایت با بحث ما مرتبط بود البته در بعضی عنوان اهانت داشت در بعضی عنوان استدلال داشت و در بعضی



عنوان احتقار دارد، این عناوین با کمی تفاوت که باهم دارند همه با بحث سب مرتبط است. بعضی روایات باب صد و چهل و هفت و صد و چهل و نهم را هم می‌خوانیم مجموعه قاعده عمومی می‌گوید که حرمت تحقیر و اذلال و اهانت به مسلمان و مؤمن است و شامل سب هم می‌شود گر چه قاعده، قاعده اعم است؛ و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار